

تاریخ در ادبیات

تامس ماکولای، نابغه قرن ۱۹ انگلیس در طفلی با ادبیات عشق داشت. کتاب خود به نام (زبدۀ تاریخ عمومی) را بیش از هشت سالگی نوشت و اشعار دلگشای هم گفت. سپس در کمبریج مورد لطف عمیم استادان واقع گردید. خطابه ها و معروفی هم علیه سلب آزادی ایراد نمود. با مجله «اندیپرگر» رو به بو، که انگیزه آوازه اش به کشورهای دور دست گردید، همکاری داشت. مقاله اش در باره (ملتن) نیز در بزرگ ساختن او دخل داشته است. همین که متبوضات هند از اختیارات (کمپنسی) برون شد، ماکولای به هند رفت. در باره طرز اداره، بر ابروی حقوق بومیان با اروپائیان و اصلاح وضع تعلیم و تربیت آن جا، خیلی کار کرد. باین که مشغول امور سیاسی بود ادبیات را کنار نگذاشت و حتی مدوجزهای را که در افکار سیاسیش پیدامی شد به واسطه افکار ادبی خود تعادل می بخشید. به زبان های یونانی، لاتین و اسپانوی وارد بود. تا آخر حیات زن نگرفت و همواره تحت توجه خواهر خود به سر برد.

ماکولای با نوشتن (تاریخ انگلستان در پنج جلد) در تمام کشورهای انگلیسی زبان و غیر آن شهرت عظیم کسب کرد. استقامتی که از تاریخش به عمل آمد ناشی از بقین کاملی بود که در هنگام نگارش آن واجب به شایستگی، هنر و قابلیت همدار داشته و همچنین ناشی از ضرر فاطمی بود که در باره پیروزی آزادی بر ظلم در انگلستان و پیروزی انگلستان در دنیا به برایش مبسر بوده است. ماکولای آثار خود را با تحمل رنج، سهل و آسان نوشت و پاداشی را که ازین عمل چشم داشت محضاً مفهوم بودن آنها برای خوانندگان بوده است و س.

منقدین، در بد و امر بر عتابش پادیده تأمل و درنگ می نگرستند ولی بعد از آنکه از (طرز تعبیر آزادخواهان) را نشر کرد مقام او را به

Lord Thomas Babington Macaulay (1800-1850).

حیث عالم تاریخ نیز گردن نهادند. اگر چه کتاب او بیشتر شکل تاریخ سیاسی دارد لیکن فصل سوم آن بخش خیلی داکتر و در - قیقت کوششی است که در راه نگارش تاریخ اجتماعی مبذول گردیده است. درین فصل راجع به هنر های مفید و هنر های تزیینی و درباره چگونگی ظهور ملل و نسل ، سبک های ادبی ، رسوم ، تحول لباس ، اثاث البیت ، غذا و حتی سرگرمی های توره ها بحث شده است .

مکملی مقاله ذیل را در بیست و هشت سالگی در مجله « که یاد شد » نشر کرد . مؤلف مآخذ نامچند سطر متن اصلی را حذف نموده . ماهم که آرایه فارسی برگردانده ایم چند مناش را که نظریه بعد زمان و مکان ، به جای توضیح ابهام ، نواید ابهام و استلزام حواشی می بود ترجمه نکردیم .



فوشتن تاریخی آبرو مند یعنی تاریخی که از حشر و زواید پاک و منزه باشد و در آن از زبده و رؤوس مطالب سخن رفته باشد. تاریخی که در آن عصاره ماخذها ریختانده شده باشد. بدگویی و خوشگویی در جاهای مناسب آن اجرا شده باشد. و در آن خوبیها و کردارهای ضد و نقیض اشخاص بزرگگ گرد آمده باشد و شامل کلیه جنبه های هنفی و مثبت شان باشد . آری نگارش چنین تاریخی آسان است . زیرا هوشمندان ممتازی که بتوان لقب (مورخ بزرگگ) را برای شان قایل شد تا در و کمیاب اند. آثار عامی تمام عیار و در نوع خرد عالی ، فراوان موجود است . اشعار زیادی هست که مجبوریم آنها را اشعار خوب قبول کنیم و یا آناری که عیبهای کوچکی دارد ولی از آنها در برابر هنرهای کسان میتوان چشم پوشید . همچنین خطابه های بی هم ، خاصه از قبیل خطابه های دیموستینز ؛ هست که بی جای گردن حرفی از آنها ناممکن می نماید مگر اینکه معیوب شان گردانیم . ولیکن تاریخی را نمی شناسم که برایم تاریخی شایسته و بایسته معرفی شده باشد و به تاریخی آشنایی نیافته ام که نویسنده آن ، در آن ، به خاطر خواه ، از راه مستقیم منحرف نشده و در شش جهت به هوا خوری نپرداخته باشد .

پیدا کردن آنچه به اصطلاحات این امر میباشد به کلی سهل است و آن این است که : در تاریخ که یکی از قلمروهای ادبیات محسوب است مناظرات و مشاجرات زیاد صورت می گیرد . در مرز مشترک دو قلمرو مشخص دیگر واقع گردیده و تحت تسلط دو قوه متخاصم و رقیب قرار گرفته است . ادبیات

تظیر سایر قلمروها بی که در همه چیزین وضعی واقع است ، خوب سرحد بندی و محدود نگرددیده ، خوب پرورده نشده و خوب ترتیب و تنظیم نیافته است . آن دو قوه متخاصم ، یکی خرد و دیگری تخیل است . به جای اینکه رابطه تا ریخ با هر یک از آن دو قوه معلوم باشد و تماماً فوقتاً در تصرف قطعی یکی از آنها داخل می شود .

کونا آنکه ، ادبیات بت عیاری است که گاهی به شکل افسانه جلوه گرمی شود و زمانی سر از گریبان علم برون ی کشد .

گویند تاریخ عامی است که فلسفه را در خلال امثال ذکر می نماید . ولی بدبختانه باید اقرار کرد که همان اعتبار و عمقی را که فلسفه کسبایی می نماید مثال ، غالباً در اثر وضوح و روشنی که دارد محروم بودش می سازد . مؤرخ تمام عیار باید قوه نصبری داشته باشد که بتواند در هر توقدرت کافی آن مطالب خود را مؤثر و جالب نماید . مواد لازم را کاملاً فراهم نموده باشد تا به واسطه آن تسلط خود را بر موضوع مسلم گرداند . از بر کردن خایگاه ها به ذریعه کلمات تراویده فکر و دماغ خود را جنتاب رزدد . مؤرخ باید متفکری عین ، هوشمند و مبتکر باشد . ولی در عین حال ، حس دور باش و احتیاط باید به قدر کافی در او رسوخ نموده باشد تا از برکت آن بتواند زریختن حقایق به دست آورده در قالب فرضیه خود پر هیز نماید . کسانیکه این گرد نه های سنگلاخ و صعب العبور را با بی طرفی کامل در نظر دارند ، ناکامی نویسند گسان را ، خواه در رشته روایتی تا ریخ و خواه در رشته تحقیقی آن ، عجیب و حیرت انگیز تلقی نخواهند کرد .

این نکته با آنکه مشروط به شرایط معتنا به و استثنای زیاد است معهذنا به حیث قاعده بی قبول گرددیده که آغاز تاریخ در داستان و انجاش در مقاله صورت میگیرد . از مؤرخان رومانیک باید هیروودت ، پدر مؤرخان را نام برد که هم قدیمترین و هم بزرگترین مؤرخان بوده است . کلام جانبخش او ، مهربانی و شفقت بی روی و ریای او ، استعداد حیرت انگیزش در توصیف حادثات و کمالش در ترتیب مطالب بصورت سؤال و جواب ، مهارتش در ریختن مطالب در کالبد شسته ، شیرین و فصیح زبان ، او را در قطار داستان نویسان بزرگ گیتی جای میدهد . سخنان او یاد آور کلمات لذت بخش و سرور انگیز اطفال است .

در و رای خامدستی و زیبایی و لطفی در حال تجلی کردن است که تظاهر و تکبر را در آن راهی نیست. توان گفت در عین بی گناهی و بی آزاری، بدخواه و کینه ورز است و در عین مهمل پرانی از نعمت عقل و ذکا، بهره مند. انسان به خوبی مانده و میکند که در کلام غیر فصیح و فصاحت و بلاغت مخصوصی در حال رخنه باز کردن و گنجیدن است. بهر حال نویسنده بی را نمی شناسم که تا این پیمان را جمع به خود در باره کتاب خورد در قلب خوانندگان عشق و دلچسپی خاق نموده باشد. باینکه هیروودت بیست و سه قرن پیش از ماروزگار سپرده، هنوز همان شیفتگی و اشتیاق مملو از دلسوزی و ترحم را در حق او احساس مینمایم که گفته اند (فرنسین) و (گی) در اجتماع دیده اند. هیروودت کتاب بی نظیری نوشته و شاید بتوان گفت تا ریخی بهتر از بهترین تواریخ برشته تحریر کشیده، اما باید افزود که تاریخی سودمند و مفید نوشته است. هیروودت را در نگارش تاریخش از فصل اول الی آخر باید به حیث مخترع و جعل کار شناخت. دل من نمی خواهد که در اینجا صرف به بحث راجع به آن افسانه پردازی های او آغاز نمایم که نشان متأخر به ملاحظه آنها او را مورد عیبجویی و سرزنش قرار داده اند، بلکه میخواهم درباره آن جلویی که از سر اسرار دامن آنهاش ساطع است و همین امر حتی زیرک ترین خوانندگان را در کار طرد و اخذ مطالب او متردد و دودل میدارد، بحث نمایم. معتبرترین و معتمدترین برخ های اثر او با نامرتب ترین و درهم و برهم ترین احاد پیشش همان وابستگی و قرابت دارد که ها نری پنجم با تمپست داشته است.

شماره لشکرها و آماری که شکسپیر از گذشته گان و زخمیان به دست می دهد، با احتمال قوی، خیالی درست و روبه حقیقت زد یکتر است تا آنجا که هیروودت را می نماید. عبارات و فقراتی هم از او در دست است که از لحاظ طول با نمایش های شکسپیر پهاومی زند. هر چیز در آنها به شکل درام بیان گردیده. موضوعات در آن فقرات محض به منظور خدمت به فن راهنمایی نمایش گماشته می شود. البته، بد و نشک امکان دارد که ماده اصلی و جوهر بعضی از مکالمات برای هر رخ به صورت خبر رسیده باشد و ایکن اشکال درین جاست که حادثات منقول، بر فرض واقعیت آنها، در جامعه اقوام و قرون خیالی دور و حتی به اندازه بی د و رو واقع گردیده که مختصات آن

تاریخ در ادبیات

حادثات ابتدا به مورخ نمی توانست روشن و معلوم شد. در صورتی که چنین حادثات را، به زعم خود، دقیقانه و به تفصیل گزارش داده است. بنابراین نمی توانیم قضاوت نمایم که در کدام یک از گزارش هایسی که او از موضوعات می دهد معلومات و اسق تر داشته است، زیرا ما صرف به آن نکات می توانیم متیقن باشیم که با ما ازین علم سازگار باشد. برای مثال باید پرسید: آیا پامسرخ ژیلون به سفرای اتحادیه یونان، و یا آیا کلمات و جملاتی که بین (ارستاید) و (تمستا کل)، در مصاحبه معروف شان گفت و گو شد با امانت داری با ما رسیده است؟ آری بایقین کامل می توان گفت که وقایعی مهم و احتمال دارد بعضی وقایع کوچک هم چنانکه واقع شده برای ما نقل شده باشد ولی تمیز کردن درست از نادرست و یقین نمودن بر آن نه اصعب و حتی ناممکن مینماید. افسانه ها غالباً به اندازه یسی به شکل حقایق است و بر عکس حقایق به پیمانیه یسی در هیأت افسانه جلوه گر می شود که، با در نظر داشتن خیلی خصوصیات دلچسپ، نمی توانیم اعتقاد خود را نسبت به آنها از زانسی داریم و یادریغ نمایم، بلکه باید گفت عقیده انسان در حالتی از بلا تکلیفی خسته کننده و پایان ناپذیر گیر می آید. صرف از وجود حقیقت آگاهییم ولی در کجا آشیان کرده، به طور قطع معلومات نداریم.

خطایای هیرودوت به ما - شاید خطایای دماغی ساده و خیالی برد از است شاید بتوان گفت اطفال و پیشخدمتان، از لحاظ داستانتان برد از می، بسیار شبیه به هیرودوت اند زیرا ایشان موضوع رابه روش درام بیان می دارند. نقل و حکایات شان مشهور و انگشت نما است. هر آن کسی که خواهد مشاجره یی را بین شان حورش سازد می داند که حتی اگر آرزو نداشته باشند شخص ثالث را فریب دهند باید گزارش های شان را با دقت و ارسی و بازجویی نماید. پیدا است که اگر بنا باشد تعالیم یافته یی از تنبیری که اخیراً در دستگاه اداری رخ داده گزارش دهد، خواهد گفت: «لارد گودریچ استعفاء کرد بنابراین شاه کس عقب دیو ک آف ولنگتن فرستاد» البته معلوم است که در بان یا حاجب این واقعه رابه شکلی بیان می دارد که گویا آنرا در ونسور، از عقب پرده شاه نشین شنیده و شاید ازین قرار: «بنابراین لارد گودریچ می گوید: من این کار را نمی توانیم انجام داد. من باید از دستگاه بروم. پس پادشاه می گوید: خوب درین حال باید کس عقب دیو ک آف ولنگتن بفرستم. پس خلاص. و این است عین روشی که «قبه گاه تاریخ» به کار بسته است.....

تاریخی که تو سیدید به رشته تحریر کشیده از تاریخ پدر تاریخ همان قدر تفاوت دارد که (پورتريت) از تمثيل (منظره) يسی خيال انگيز ؛ چنانکه (مرگ) و يا (روباہ) اثرهای (رينولد) از (اگو اينو) يا (بيو فورت) ، دو اثر همان نقاش فرق می کند. پيدااست که تفاوت آنها درین است که در پورتريت نمونه اصلی داده شده اما در منظره خلق گردیده. استعدادهایی که برای منظور دومی لازم است نسبت به آنهایی که برای مقصد اولی بسنده و کافی می نماید، از نوع عالی و نادر می باشد و در حقیقت باید گفت استعداد در نوع دوم ، بالضرور ، شامل است. کسی که آن استعداد را دارد که بتواند محسوسات خود را ، در پورتريت چشم عقل نقاشی نماید ، بی شک می تواند آنها را با چشمان سر خود هم رسم کند. همچنین کسی که می تواند داستانی را جعل و اختراع کند و سپس آنرا به کلمات سحر آسا برگزار نماید هم خواهد توانست داستانی را ، شایسته و داپسند ، باز گو کند که خودش جعل نکرده است. اگر ، عملاً درین بهترین داستان نویسان ، برین تاریخ نویسان وجود می داشت ازین جهت می بود که یکی از استعداد های شان در استعداد دیگری طوری ، بسکلی مستهلک و محو گردیده که جدا کردن آنها از همدیگر ممتنع بود. پيدااست که در اثر اعتیاد طولانی به عمل جعل و روایت کردن در آن واحد ، بالاخره برای ایشان روایت کردن بدون جعل ناممکن گردید .

برخی از هنرمندان بلهوس و ناخشنود می خواهند نقاشی پورتريت را کسر شأن هنرمند نابغه و انمود کنند. همین کار اهانت آمیز را برخی از منقدین تاریخ نیز مرتکب شده اند جانسن این وضع را چنین بیان می کند : « هر چه چیزی را که نادرست و هم چیزی را که درست است می نویسد در صورت او ای او دیگر مورخ نیست ، مادامکه در صورت دومی اصلاً مجال ندارد که لیاقتهای خود را به دیگران نشان دهد. زیرا حقیقت یک چیز است و همه کسانی که حقیقت می گویند باید از آن به سخن واحد گزارش دهند . »

خود را ازین حیص و بیص رهایی بخشیدن دشوار نیست. برای این مقصد دوباره به هنر مقایسه پذير نقاشی پورتريت بر می گردیم ، هر کس که چشم و دست داشته باشد به او می آهرزند که در کار خود شباهت ایجاد نماید و این عملیه ، البته تاحدی ، امری ، محض فنی و صنعتی است. حالا سخن درین جاست که اگر کار به همین قدر تمام بود ، مردم صاحبذوق آنرا احتمالاً تحقیر می کردند و ارزش می گرداندند.

ولی نکته در بن جامت که مایه‌ور تربت‌ها را شبیه ها و نه فقط شبیه های محض بلکه شبیه های امین و صحیح و حتی از امین و صحیح هم بالاتر می خوانیم و آن پورتر هتیبی است که در آنی از زمان منقبض و خلاصه شده است. همین که نگاهی بر آنها اندازیم سراسر تاریخ در هم و بر هم و پراز حوادث زندگی‌ها را مطالعه می‌کنیم که در آن گویی چشمان موظف به واریسی و دقت در اجزای ما بیند و دهان برای اینست که بر ما امر صادر نماید. ابروان در کار تهدید کردن ماصف کشیده اند و لبان برای این می‌جنبند که ما را استهزا و تحقیر نماید و که هر قاش پیشانی گویی انتقاد مهمی است بر معامله و سودایی، آری اینها را برای ما مجسم میگرداند.

گذارش را که تو سید بد راجع به عقب نشینی از سیراکوس میدهد از لحاظ داستان قویسی همان مترت و حیثیتی را داراست که تاباوی (لارد ستافورد) اثر و آن دایک از لحاظ هنر نقاشی دارد.

بنا بر مشهور اختلاف در موضوعی دلیل وجود خطا در آن است، و آن هم باین دلیل که حقیقت یک چیز است و درجات و مراتب را در بارگاه آن راه نیست. اما پاسخ مادر بر اینست که گنجایش این قاعده بصورت پسندیده، صرف در استدالات مجرد و تعلقات ممکن است و بس زیرا هنگامیکه از حقیقت تقابلی، فی المثل از هنرهای زیبا بحث میرانیم مطلب عبارات از حقیقتی ناتمام و حقیقتی درجه دار است دلیل آنهم پیدا است و آن اینست که هیچ تصویری مانند احساس نیست. و قتیکه سر تو ما س لازنس تصویر زن زیبای اعیانی را نقاشی میکند، او را زیر ذره بین فوق العاده قوی تحت دقت نمی‌گیرد تا تمام جزئیات، حتی مسامات و جودش را، رگهای سرخ چشمانش را و تمام سایر زیبایی‌هایی را که گویور در اندام ندیمه‌های درباری کشف نموده بود، بر روی پارچه کتانوا نقل کند. هرگاه او این کار را بایستی کرد نتیجه آن نه فقط ناگوار میشد بلکه به کانی نادرست بود. مگر آنکه اندازه تصویر بر متناسباً کلان در نظر می‌گرفت. و با اینهم ذره بینی؛ حتی کلانتر از آن یک که به کار انداخته بود، او را مجبور میساخت که حذفهای بیشماری به عمل آرد. عین همین مفکوره در تاریخ هم تطبیق می‌شود. تاریخ نمیتواند که ملاً مطابق به واقع باشد، زیرا برای اینکه کاملاً درست و مطابق به واقع باشد لازم می‌آید که تمام خصوصیات و مشخصات دقیق حادثات دقیق و اقیه نماید. همچنین تمام کارهای انجام شده و تمام سخنان گفته شده را جمع به زمانی

و آکه از آن بحث می شود، ثبت کند. حذف کردن نکته یی، هر قدر کم اهمیت هم باشد، در حقیقت لطمه یی است که بر تاریخ وارد می شود. هر گاه تاریخ به این معنی فکاشته شود، کتابخانه بد لیان برای پرداختن رویداد های یکپارچه هم کافی نخواهد بود، آنچه از اخبار که در مکملترین و صحیحترین تاریخچه ها ذکر گردیده در حقیقت مشت نمونه خروار است از آن مقداری که از نظر ها پنهان مانده است. هر گاه اثر مفصل کلارندون و اثر مجملی که گولدسمت به حیث گزارش جنگهای داخلی ترتیب داده در رقابال مقدار معتدله حقایق که هر دو مساویانه، راجع به آنها خموش مانده اند، برای مقایسه قرار داده شود، تفاوت آن دو، از میان بر خواهد خاست و در یک ردیف واقع خواهند شد.

بنابراین اغراق گویی نکرده ایم اگر رگ و بیم که هیچ اثر نقاشی و همچنین هیچ کتاب تاریخ نمیتواند حقیقت را شسته و رفته و بسی کم و کاست به ما نشان دهد. ولی ناگفته نباید گذاشت که آن اثر نقاشی و آن اثر تاریخی را میتوان بهترین خواند که آن اجزای حقیقت را نمایش دهد که بنویسنده نمایندگی از کل میکنند. کسی که در هنر حسن انتخاب ناتوان است شاید با پرده برداشتن از چهره حقیقت مرتکب تولید عمده ترین ضد حقیقت شود. پیوسته چنین واقع شده که نویسندگان در حقیقت گویی یکسان نبوده اند. نویسندگانی میخوانند که، برخلاف دیگری در نوشته هایش سهم حقیقت بر ضد حقیقت بیشتر باشد. دلیلی هم ظاهر را در کار نیست و اگر باشد جزین نیست که طرفدار حقیقت است. در هنرهای تقلیدی همواره به این اورد میخوریم. در چهره انسانی خطوطی و در منظره اشیا یی هست که آن خطوط و اشیا با همدیگر شان روابطی دارد و این روابط را باید پیچیدگی کند که خطوط و اشیا مذکور یک قلم حذف شود و یا جمعا در نقش نمایش یا بد. در طرحی که هیچیک از آنها شامل نباشد شاید عاقلترین باشد، ایکن اگر برخی حذف شده باشد و بعضی فی با وجودی که درین صورت مقدار تشابه زیادتر می شود میتوان گفت وجه تشابه کمتر می شود. طرحی با اصطلاح حبش خانی، ولی محتوی نقاط برجسته متن اصلی، مفکوره بهتر و قوی تری از اصل خواهد داشت تا نقاشی روغنی بی که از قلم موی نقاش خام است بوجود آمده باشد. با آنهم بهترین نقاشی روغنی کسه تا کنون در سامرست ها رس آویخته اند، در بسیاری از خصوصیات با اصل مشابه است مجسمه

نیم تنه مرمرین نازنین و زیبایی را در نظر گیرید. سپس اگر رخساره و لبانش را رنگ و آرایش کنیم ولی مویها و چشمانش را دست نز نیم خواهیم دید که آن مجسمه، زیباتر نخواهد شد.

تاریخ همچنانکه پس منظری دارد دارای پیش منظری هم است. تفاوت هنرمندی از هنرمند دیگر هم اساساً از جهت طرح و اجراء نمودن در نما و منظره است. به عبارت دیگر لازم می آید که برخی واقعات با توجه خاصی آرایش و تزئین گردد و بزرگ گسردانیده شود، برخلاف بعضی دیگر کوچکتر شود. از همین لحاظ قسمت عمده حوادث در تیرگی افق ناپدید می گردد. اما منگوره عمومی تعاملات مشترك آنها با چند اشاره خفیف قلم موی ادا می شود.

اگر ازین جهتی که بحث کردیم موضوع را مورد دقت قرار دهیم خواهیم دریافت که هیچ نویسنده بی نتوانسته با توسیدید برابری و همسری نماید، زیرا بر استی که او استاد یگانه در عمل کمالش تدریجی بوده است و از همین لحاظ است که تاریخ او، گاهگاهی، طوری خلاصه و موجز می شود که غالباً شکل جدول حوادث تاریخی را اختیار مینماید ولی به خاطر باید داشت که این کوتاهی و ایجاز موجب نمی شود که در فصاحت و وضوح مطالب زیان رساند. نوشته های او، گاهی هم به قدری دقیق میباشد که یادداشتهای عاشقان را به یاد می آرد. اما پرداز و مطول و کسل کننده نیست. رویهمرفته هیچگاه فراموش نمی کند که در جایش منظره سازی نماید و در محاش از ایجاز و اختصار کار گیرد.

توسیدید عمل گذاردن کلمات خود در دهان اشخاص را، از پدر تاریخ به ارث برده است. این روش ممکن است در هیرودوت سزاوار سرزنش و نکوهش نباشد، زیرا این طرز عمل در شیوه تفکر و نگارش هیرودوت طوری رخنه نموده که گویی با آن عجین گردیده و تفکیک ناپذیر است، ولی آن عمل در آثار توسیدید یکسره ناشایسته و ناجور در می آید و حتی نه تنها صحت و کرامت تاریخ را بی حرمت میسازد بلکه پاکیزگی و ظرافتی را هم که در افسانه هست زیان مندوبی عصمت مینماید. هویدا است هنگامیکه در عوالم هیرودت داخل می شویم به هیچگونه ناسازگاری و ناهم آوری مواجه نمی شویم و این از آن جهت است که احتمالاً مرسوم و مصطلح در درامه ها یادداشتهای او از آغاز تا انجام محفوظ است. خطابه های سنجیده و

نقد پیشید و او ، دیالوگ های آشنا و خود مانی اش ، باهمدیگر در نهایت توافق و
 سازگاری باهم قرار گرفته اند ولیکن بیانیه های توسیدید نه منسب و نه سابقه بی استو
 قه به نکته بی منتهی می شود که به کمک آنها ایجاد انسجام و آهنگ شود. این بیانیه ها
 سراسر کتاب را نظیر تفرجگاه های عجیب و غریب و بی تناسب چینی میگردانند
 که خر سنگهای گرانبت عمودی شکل در وسط میدان سبز و خرم آن از زمین
 بیرون جهیده باشد. حقیقت اینست که جایی که حقیقت ؛ تا این حد با اختراع و جعل
 پیوسته و ملحق باشد نه فقط بداست بلکه مایه انزجار و تکان دهنده میگردد .
 توسیدید خود با کمال جوانمردی و ایمانداری میگوید که برخی از بیانیه هایش
 ساختگی و جعلی است . شاید او در گزارش دادن مواد اصلی که از دیگران گرفته
 از راستی و صداقت عدول نکرده باشد ولیکن حسب حالی که از زبان حال و از نفس
 گزارشها شنیده می شود دلالت به این نکته می نماید که توسیدید جز امانت داری
 در مورد همان مواد اصلی ، در بند هیچگونه محافظ کاری دیگری نبوده است.
 زیرا روش تفکر ، طرز بیان و تعبیرات شخصی توسیدید در همه جا آشکار و
 مشخص است . البته معاوم است که کشف کردن علایم مختصات فردی و ملی
 در عواطف و احساسات مشکل است و حتی آنها را در تقریر و بیان شاید هیچ نتوان
 یافت و از همین لحاظ است که شیوه بیان مردم قرنت (کرنت - نام یکی از شهرهای
 یاستانی یونان) و تب ، چه از لحاظ موضوع و چه از جهت طرز ادا ، نظیر بیان
 مردم آتن ، یعنی شیوه هر دویشان شهرت است . روش سلون همان قدر
 یک دست ، بیغش ، همان اندازه زاهد منش ، همان پیمایه موجز و بی شاخ و برگ و
 هماقدر پر مغز و پر معنی است که روش پریکلیز .
 با وجود این عیب بزرگ باید پذیرفت که توسیدید در هنر و ابیات تاریخی و در هنر تولید
 کردن اثر بر قوم تعخیل و پندار ؛ به واسطه انتخاب و اختیار استادانه ؛ بدون اینکه راه جعل
 گیرد ، بر تمام رقبا خود برتری جسته است . لیکن به یاد باید داشت که اگر چه روایت
 یکی از وظایف عمده مؤرخ است ولی این کار تمام وظیفه او نیست . نکته اخلاقی را
 در داستان افزودن بی مصرف و یا غیر ضروری است . شاید تاثیر داستان در موضوعات
 قریباً معلوم عمیق تر باشد ؛ ولی این عمل آموزنده هیچگونه نکته بی نویست .
 اگر داستان ، اشخاص و سلسله حادثاتی را برای ما بیان دارد که نظیر آنها را
 در تجربه های خود سراغ نداشته باشیم ، به جای اینکه از آنها عبرت گیریم

این حادثات را غیر طبیعی و معمول می خوانیم. داستان را در تشکیل کردن نظریات
 خود مورد استفاده قرار نمیدهیم ولی خود داستان را به وسیله جمله نظریاتی
 که قبلاً حاصل کرده ایم مورد سنجش قرار میدهم. بنابراین داستانها، با ضرورت
 ساختگی و تقلیدی است. ارزش و هنر آن عبارت از شباهتش با قالبی است که با آن
 قریباً آشنا هستیم و یا کم از کم بیدرنگ به آن میتوانیم دست یابیم. از همین جهت
 است که هرگاه مطالب داستانهای کوتاه، که آنها را از لحاظ وثوق و اعتبار شان
 دوستداریم، در ناول (رومان) مطرح شود، رنجاننده و نفرت انگیز بار می آید.
 زیرا چنانکه گفتیم مطالب رومان، رومانیک و از داستانهای کوتاه، موثوق و مستند
 میباشد. چیزی را که در تاریخ برخ رومانیک آن میخوانند در حقیقت بسیار کم
 رومانیک است. اینکه داستان مانند تاریخ خوشایند و دلچسپ است ازین لحاظ
 است که تصورات قبلی و مادرباره جوهر و ماهیت انسان را و روابط بین علت
 و معلول هارا، نقض مینماید. و این امر اگرچه انگیزه دلپسند شدن داستانها
 برای ما می گردد معهدا در عین زمان موجب ناشایسته شدن آنها هم میشود. زیرا
 یا اساسات علم مخالف واقع میشود. باید گفت در داستان اصول معلوم است و به ذریعه
 آن در جستجوی حقیقت می افتند، در حالیکه در تاریخ حقایق معلوم است و به واسطه
 آن برای کشف نمودن اصول تلاش می شود. بنابراین نه یسند بی که عوارض و
 نمود هارا تعبیر و در عین حال تشریح نمیکند گویانیمی از وظیفه خود را انجام میدهند.
 توان گفت حقایق موجود به مثابه تفاله هایی است که از واقعات تاریخی باقی مانده.
 چیز هایی از حقیقت مجرد در آن باز مانده ها و تفاله ها نفوذ مینماید و مانند طلای
 استخراج نشده که در لابه لای معدن نهان باشد، جایگزین می شود. پیدا است
 که معدن به اعتبار ذرات طلایی که در آن موجود است، ارزش دارد. ذرات مذکور
 با تفاله طوری آمیخته است که جدا کردن آنها مستلزم نهایت زحمت و رنج است و
 آمیخته شدن حقایق مجرد با تفاله های تاریخ، چنین وضعی دارد.....

. . .

دیگر ازین وضع نظیر آخوند کتابخانه دون کیشوت، یعنی ته کردن کتیب
 از قفسه و اظهار نظر نمودن در باره هر یک جدا گانه، خسته شدم. میخوانم هم
 آخرین پس بر تمام آنها به طور کلی سخن رانم. بنابراین به جای اینکه عیبها و هنر های

مؤرخان مختلف معاصر را شمار کنم به صورت عمومی شرح خواهم کرد که ایشان در چه خصوصیات و جزئیات بر اسلاف خود پیشی و برتری گرفته و، نظر به تصور و پندار ما، در چه نکاتی از ایشان عقب افتاده اند.

بیشک ایشان از جهت در هوا خواهی و تبعیت از حقیقت ثابت قدم تر و مؤمن تر بوده اند تا عده بی معنایی که از نویسندگان یونان و روم. خود را مستحق نمیدانند که اثر خود را با داخل کردن بیانات، حکایات و رجز خورانی هابی که جز در اندیشه و تصور ایشان مقام و جایگاه و حتی وجودی ندارد، دلچسپ سازند. البته پیداست که این بهبودی به تدریج صورت گرفت. تاریخ در کشورهای پیشرفته اروپا، مانند یونان قدیم به صورت داستانی که سرگذشتهای غریب، ماجرا جو یازده و عاشقانه را دربر داشته است، آغاز یافت. درین هنگام (فریزار) عیناً هیرودت مابود. ایتالیا در قبال اروپا همان حیثیت و مقامی را داشت که آتن در برابر یونان. از همه او لتر در ایتالیا نوع خاصی از پرداختن روایات و حکایاتی که علایم و ثوق و بشریت در آنها دیده می شد، ظهور کرد. (مکیاولی) و (گبساودی نی) به تقلید و پیروی از (لیوی) و (توسیدید) خطابه هابی درباره اشخاص برجسته و نامدار خود تألیف کردند؛ لیکن همینکه اشتیاق و هوا خواهی از کلاسیک، که از ممیزات دوره (لورینزو) و (لیو) بود به تدریج راه خموش شدن گرفت، آن عمل ناموجه، متروک شد؛ ترس آنست که در فرانسه، تا درجه بی، هنوز معمول باشد ولی در کشورهای خودمان اگر کسی پیدا شود که به آن روش اثری بوجرد آرد، او را به باد سخریه و استهزاء خواهند گرفت. اینکه مؤرخان دو قرن اخیر از مؤرخان باستانی راستگوی تر اند شاید مشکوک باشد ولی قدر مسلم این است که خطای شان کمتر است.

مؤرخان متأخر از لحاظ فلسفه تاریخ بر قدمای خیلی تفوق و برتری دارند. فی الحقیقت عجیب هم نیست اگر دانشمندان یونان و روم عام حکومت و یا هر یک از علوم تجربی را چنانکه در عصر و زمان ما مطالعه و تحقیق می شود، مورد بررسی قرار نداده باشند. زیرا علوم مذکور پیوسته در حال نمو و پیشرفت است. آن علوم نظر به قرن شانزده در قرن هفده و نسبت به قرن هفده در قرن هجده، بهتر شناخته شد. ولی این پیشرفت دوامدار و این رشد طبیعی علوم، به حیث کل، قشانه تفوق فوق العاده نویسندگان جدید نیست. این تفاوت، تفاوت در درجه

نی بلکه در نزع است . صرف مسالک و قواعد جدید کشف نگردیده بلکه شعبات علمی و هنری جدیدی در راه تشکیل و پیدایش است . درست نیست اگر گوییم در آن اوقات ذکای انسان نایل به پیشرفت اندک و درین اوقات نایل به ترقی سریع شده است ، بلکه شاید باید گفت زمانی محلی ، بی تغییر و ساکن و وقتی در جریان و پیشرفت بوده است . اگر از راست نگذریم قدما ، چه از لحاظ سلیقه و تصور ، چه از جهات زیبایی های سبک ، چه از حیث هنر اقناع و چه از لحاظ شکوه امور اجتماعی و خلاصه از هر حیث ، کم از کم باما مساوی بوده اند . استدلالات ایشان در موضوعات عقلایی مانند استدلالات مامنهفانه بود . ولی در علوم اختلافی و معنوی به ندرت ترقی نمودند . در فاصله طولی که از قرن پنجم قبل از میلاد تا قرن پنجم بعد از میلاد ممتد می شود پیشرفت قابل ملاحظه بی صورت نگرفت . تمام نتایج زحمات فلاسفه در زمینه فلسفه ماوراء از زمان سقراط تا سالیهای فتح صحنهات شمال را ، از لحاظ اهمیت ، نمیتوان با پیشرفتهای فلسفی هریک از پنجاه سال بعد از الیزابت ، در انگلستان مقایسه کرد . کوچکترین دلیلی موجود نیست که با اعتبار آن بتوان گفت که مسالک و روشهای حکومت داری ، قانون گذاری و اقتصاد سیاسی در زمان اگوست سزار نسبت به زمان پریکلز ، بهتر مطالعه و شناخته می شد . لیکن در کشور خودمان ، در مدت زندگی صرف یک نسل ، دکتورین های معتبر تجارتمی و قانون دانی تیره و تار خوانده شده ، به جرأت مطرح بحث قرار گرفته ، دفاع شده ، تنظیم و ترتیب گردیده ، از جانب اشخاص برجسته احزاب قبول گردیده ، در مجامع قانون گذاری ایراد شده و بالاخره در قوانین و پیمان نامه ها بکار رفته است .

ازین جهات اجمالا باید گفت که نویسندگان جدید بر اسلاف خود برتری دارند مؤرخان کشور خودمان چه از لحاظ صراحت و چه از حیث عمق اندیشه بی نظیرو بی مانندند . توان ادعا کرد که حتی آثار مصنفین و مؤلفان مامحتوی اندیشه های است که در ذهن (توسیدید) و (توسی توس) خطور نمیکرده است .

ولی در عین زمان باید این نکته را خوب بخاطر داشت که ایشان خطاهای مخصوصی هم دارند . این خطاها طوری با هنر های شان مربوط و مرتبط گردیده و حجم آنها به اندازه بی است که انسان به طور کلی به شک و تردید می افتد که آیا این شعبه

ادبیات یعنی تاریخ را ، در طول بیست دو قرن گذشته ، در کارش کامیاب بشمارد یا نا کام .

بهترین و لایقترین مؤرخان جدید نه فقط بواسطه تصور خود بلکه از دست عقل خود قیز گمراه گردیده اند . شکی نیست که اینان با هنر مندی خاصی از حقایق ، اصول کلی استخراج مینمایند مهندا ایشان به این عمل قبیح هم دست یازیده اند که اگر حقایق با اصول کلی موافق و سازگار نبوده آنها را مسخ و تحریف نموده اند قیز چنین عادت دارند که با مشاهده بعضی از حوادث به اصل کلی یا به اصطلاح (فرضیه) میرسند . از باقیمانده حوادث به حیث ماده یسی ارتجاعی جهت سازگار ساختن آنها با فرضیه ، کار میگیرند . بنابراین منظور ، دیگر لازم نمی افتد که ایشان باید حتماً راجع به آنچه قیماً نادرست است ، بیانات دهند ، زیرا همه مسایل اخلاقی و سیاسی مسایل بیان مرتبه و مقایسه و سنجش است . هر مسأله یسی که با اصطلاح متضمن محتوی ضد و نقیض نباشد از امکانات بعید نیست که حقیقت داشته باشد . پس اگر تمام شرایطی که موجب ظهور احتمالات به نفع آن مسأله می شود ، بیان و تحمیل گردد و شرایطی که منتهی به نتایج مخالف و ضد میگردد ، حذف و یا نادیده گرفته شود ، پیدا است که مسأله و موضوع مورد بحث ثابت و مدلل جلوه گر میگردد . هر انسان در قهاده و جبلت خود ، و چنین مینماید که در هر معامله ، عنا صر خوبی و بدی هشته و سرشته است . مگر نه اینست که یک خورده مبالغه ، اندکی جلوگیری و کتمان ، به کار بردن عاقلانه القاب و صاف ، مراقبت کردن از امری توام باشک از طرفی و از طرف دیگر داشتن خوش باوری یا زود باوری در باره اخبار ، ممکن است انسانی نظیر مرشد (لاود) و یا شخص ظالمی چون هانری چارم را بار آورد .

اینگونه نمایش غیر واقعی در بسیاری از آثار قیمتنا را مؤرخان جدید به و فور دیده میشود . هیرو دوت که آثار خود را به صورت مدارکی بی سرو ته عرضه مینماید ، کسی است که در منجلاب تعصبات و جانبداری ها گرفتار است . به اصول مقرر شواهد و مدارک پابندی ندارد . و از وزن و وظیفه متدسی که بر دوش دارد ، آگاه نیست . بنابراین آنچه را به چشم دیده با آنچه سمع کرده مخلوط میکند و بدینصورت حقایق ، اخبار ، حدسیات و تصورات را روی هم نباشته مینماید . هیوم یکی از مؤرخان دانشمند و از حامیان جدی تاریخ است . بدون اینکه ادعای قطعی و یقینی در موضوعی که اثبات آن از توانش بیرون

باشد ، کند ، زمینه را برای برجسته ساختن همه شرایطی که طلب اورامد د و کمک
 میرساند ، مهبامی گر داند و باشد ایطی که با مطالب او ناموافق و ناسازگار است تماس
 سرسری میگیرد و به این صورت خواهد و مدارک خود را می پروراند و ممتاز و قیمتمدار
 میسازد . کلماتی را که دلیل بی اعتباری سخنان او باشد زیر بحث میگیرد و تناقضاتی
 را که در آن کلمات موجود است تأویل مینماید و خلاصه آنکه خلاصه بی و اوضح و مربوط
 از صدق و راستی کلمات خود در ابعو اندگان تقدیم میکند ، و ناگفته نباید گذشت که
 از طرفی هم آنچه را تقدیم میدارد ، قبلاً با تمرکز تام قوای فکری مورد سنجش و
 بررسی قرار میدهد . زیرا هر نکته مشکوک زمینه را برای تبصره ، انتقاد و حمله مهیا
 مینماید . نکاتی را که منکر نداشته باشد ذکر نمیکند و کوچک می شمارد . حتی گاه گاهی
 در برابر دیگران تن میدهند و تسلیم میشود . ولی خوب به خاطر باید داشت که این رک گوئی ها و
 بی طرفی های بی سرو صدای او در حقیقت خدعه بی است که هیوم در و رای
 آن می خواهد مقدری عظیم از سفسطه ها و برهان تراشی های خود در ابعو اندگان
 دهد .

فراموش نباید کرد که هیوم را در قطار هم مسلکانش لایق ترین و مشهورترین
 کس ، خواندیم . بنابراین انتقادی را که متوجهش نمودیم در حقیقت متوجه همه مؤرخان
 مشهور است و همه در یک ردیف سزاوار سرزنش و نکوهش اند . خاصه گین
 راسزده که بسیار نکوهش شود . ولی در آن زمره مؤرخانی نیست که به اندازه (مستمرمت فورد)
 گناه کار و مقصر باشد . البته لیاقت و هنرش را در موردش طوعاً و کرهاً گردن
 می نهیم . و اما درباره مؤرخان امروزی یونان باید گفت که ایشان هنگامیکه برای
 تاریخ نویسی قلم بر می دارند گوئی می بندارند که دنیا در اثنای شانزده قرن اخیر چیزی
 فو نی آورده است . به جای اینکه خردی را که بیان می دارند به واسطه فلسفه بی که
 نمودار عصری هنور تر باشد ، آراسته و مزین گردانند ، یعنی اصالت و درستی آنها را
 با محک های جدید روشن نمایند ، آثار باستانی را ، چنانکه گوئی وحی منزل باشد
 به تنهایی مورد بحث قرار میدهند . و عقیه شان برین است که تفکرات و اندیشه هایی
 که از دیر باز ، از حوزه های مختلف ادبیات مر دود و رانده شده است با غرور باستانی
 پای مقاومت فشرده و اکنون در پناه نخوت آن روزها آخرین سنگر خود را در دژ
 استوار تاریخ استحکام می بخشند . مؤرخان جدید یونان آثار همه مؤرخان قدیم را موثوق

و معتبر می دانند. بین مؤرخانی که چشم دیدهای خود را می نویسند و مؤرخانی که برای جامعه پنج صد سال پیش از خود با وصف و حدت تغییرات عظیم در آن مدت، رومان فلسفی می نگارد، به قدرت امتیاز و تفاوت قابل مبالغه میگردند. آری به زعم او چون ایشان همه یونانی بودند. راستگو هم بودند فاصله عظیم زمانی پلوتارک را از تو سیدید جدای نماید برای کسی که به همان فکر پوسیده قدیم برستی باقی مانده، فاصله بی مهم نیست. حقیقت این است که فاصله زمان عیناً همان نوع خفایه لید می کند که گاه گاهی فاصله مکان بازمی آورد و آن خوش باوری هستند که می پندارند تمام مردمان هندوستان در کنار هم به خوشی می زنند و می پندارند که اگر توسط دوست شان که عزم کنانگته است پیغامی به بمبئی بفرستند، پیغامشان را خواهد رساند. به همین روش، به زعم (رولین) و (بارتلمی)، تمام نویسندگان کلاسیک معاصرین اند.

جادوی بابل

به غنچه توشک خنده نشسته باده
به سنبل تودر، گوشش مهره انبی

ببرده فرگس تو آب جادوی بابل
گشاده غنچه تو باب معجز عیسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی شهر قندی

رتال جامع علوم انسانی

